

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف
گفته شد که قبل از ورود در بیان ادله حجیت سیره دو نکته را باید مقدم بداریم و به آنها توجه کنیم:
نکته اول تقسیماتی بود که برای سیره وجود دارد که بیان شد.

نکته دوم: نکته دوم راجع به این است که ما توقعمان از ادله‌ای که می‌خواهیم در اینجا اقامه کنیم بینیم چیست تا بعد موقعی که آن ادله را تعرض می‌کنیم ببینیم آن توقع ما را برآورده می‌کند یا نه.
توقعی ما از ادله‌ای که اقامه می‌کنیم این است که برای ما اثبات بکند که شارع این سیره را امضاء کرده است، ادله‌ای به درد ما می‌خورد که توانایی این را داشته باشد که اثبات کند که شارع این سیره‌ای که بین ناس هست، حالا یا سیره عام و یا سیره خاص، سیره معاصر خودش یا سیره مستحدث بعد از زمان خودش و هر چه را بخواهیم بگوییم حجّت است، هر سیره‌ای را، این دلیل‌ها بتواند اثبات کند که شارع آن را امضاء کرده است به همان معنایی که برای امضاء گفته ایم، یعنی جعل حکم مماثل کرده است یا جعل حکم مناسب کرده است.
مثلاً گفتیم مردم سیره شان این است که اگر یک معامله‌ای کردند و یکی مغبون شد سیره ناس این است که آن مغبون حقّ خیار برای خودش قائل است حال شارع می‌آید یا همین حقّ الخیار را جعل می‌کند که می‌شود مماثل، یا می‌گوید جایز است، یعنی حکم تکلیفی جعل می‌کند که مناسب با همان است. مماثلش نیست، حقّی را ممکن است... بله یک اثری بین حقّ و آن که می‌گوید جایز است وجود دارد؛ اگر بگوید حق است به ارث برده می‌شود و اگر فوت شد به وراثش می‌رسد، قسمتی از حقوق منتقل می‌شود. اما اگر گفت جایز است این دیگر حکم تکلیفی است و به ارث برده نمی‌شود. خب ممکن است شارع عین این سیره که آنها حق می‌دانند را امضاء کند و جعل کند که می‌شود جعل مماثل، یا مناسب آن جعل کند که می‌شود جواز در مثال.
پس بنابراین آنچه که ما توقع از ادله این است پس اینطور ادله‌ای نافع به حال ما خواهد بود که این را بتواند اثبات کند.

البته ما در اباحت سابقه یک مطلب یا دو مطلب داشتیم که در آن صورتی که اگر آن حرف را قبول کنیم که سابقاً زدیم نیاز نداریم به امضاء و اقامه دلیل برای امضاء؛
یک اینکه گفتیم اگر یک سیره‌ای عام باشد و سیره عامّه باشد، یعنی همه جایی همگانی و همه زمانی، سیره عام این بود که سه خصوصیت داشته باشد: همه بشر در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها اگر یک چیزی را می‌گویند.

گفتیم این احتیاجی به امضاء ندارد، چرا؟ برای اینکه این به حساب احتمالات یا هر حسابی که قبلاً توضیح دادیم انسان اطمینان پیدا می‌کند یا یقین پیدا می‌کند که این مطلبِ مطلبِ درستی است. مثل اینکه عقلش حکم به یک چیزی بکند، چطور اگر عقل حکم کرد به مصلحت لزومیه یک چیز احتیاج نداریم که شارع بیاید جعل حکم کند طبق آن؟ بلکه گفتیم در آنجایی هم که شارع آمده است جعل حکم کرده الطافاً فی الواجبات العقلیه است، چون ما واجبات عقلیه را درک نمی‌کنیم شارع آمده است منت گذاشته بر ما و حکم جعل کرده است. اگر ما عقولمان بالا بود و کامل بود اصلاً شارع احتیاجی نبود حکم جعل کند، فقط ما را خلق می‌کرد و همین، خودمان هم که می‌فهمیدیم باید راه را بفهمیم و برویم اینکه انزال کتب کرده و ارسال کتب فرموده است چون می‌داند که ما خودمان آن واجبات عقلیه را به آن نمی‌رسیم و لطف کرده و این کار را کرده است.

حال اگر یک موردی به یک راهی ما فهمیدیم که این لازم است، واجب عقلی است، مصلحت لزومیه دارد و لو به اینکه تمام عقلای عالم من الصدر الی الختم قائل به این هستند در اینجا دیگر نیازی نیست.

س: ???

ج: نه اصلاً استنباط قرار نمی‌دهیم اما می‌گوییم عمل به او صحیح است.

س: ???

ج: نه می‌گوییم امضاء دیگر نمی‌خواهیم اینجا، می‌گوییم به آن عمل می‌کنیم و می‌گوییم شارع هم اینجا حکمی نداشته باشد.

س: پس نسبت نمی‌دهید.

ج: بله نمی‌دهیم.

س: ???

ج: بله بله، اما مثالش کم است. مثلاً سیره عقلا در عمل به ظاهر فی الجملة - نه همه ظواهر - عمل به ظواهر فی الجملة چون در باب حجّیت ظواهر تفصیلی هم وجود دارد، مثلاً ظاهر کتاب محلّ کلام است، ظاهر کتاب خدا محلّ کتاب است که اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد یا برای همگان است. یا بعضی از ظواهر دیگر مثلاً بعضی از دلالات مثل دلالت اقتضاء یا ... ممکن است محلّ کلام باشد، یا ظهوری که از ضمّ جمل مختلف به هم پیدا می‌شود آیا حجّیت دارد این ظهورها؟ محلّ کلام است. اما اصل اینکه عمل به ظواهر برای کشف مرادوات دیگران این یک کار درستی است و مصلحت دارد این یک امری است که من الصدر الی الختم همه عقلای عالم به این عمل می‌کردند، مثلاً از زمان حضرت آدم افراد چگونه با همدیگر، نقل و انتقالات مطالبت نسبت به همدیگر چطور بوده است؟ مگر راه دیگری وجود داشته است؟ همه به همین بوده است بعد هم همینطور و یقین

داردیم تا آخر الآباد هم همینطور خواهد بود، تا آخر الزمان هم همینطور خواهد بود پس از این کشف می‌کنیم که عمل به ظواهر؟؟؟ فلذا محقق خوئی در مصباح الاصول اینطور فرموده است که «لا یخفی أنّ حجّة الظواهر ممّا تسالم علیه العقلا فی محاوراتهم و استقرّ بنائهم علی العمل بها فی جمیع امورهم من الصدر الی الختم» فلذا ایشان فرموده است که بحث از حجّیت ظواهر اصل حجّیت ظواهر اصلاً جزء مباحث اصول نیست چون اصلاً نظری نیست بلکه یک امر واضح روشنی است.

س: ???

ج: خیر.

س: ???

ج: بله

س: ???

ج: سیره که هست، این سیره هست اما ما از کجا وجود این سیره را فی ما سبق و ما یأتی کشف می‌کنیم؟ چون بدیل ندارد و چون بدیل ندارد می‌فهمیم این سیره خارجی وجود داشته است، حالا این سیره خارجی که وجود دارد ما امضاء شرع را می‌خواهیم برای این، کشف بکنیم که شارع هم قانون طبق این جعل کرده و گفته است الظواهر حجّة؟ می‌گوییم نه، لازم نداریم که شارع بگوید الظواهر حجّة، اگر در کتاب و سنت و هیچ کجا هم ندیدیم که شارع گفته است الظواهر حجّة. یا آن ادله‌ای که بعد می‌گوییم آنها هم یارای کشف از این جهت را نداشته باشند می‌گوییم نداشته باشند. این صورت اول که قبلاً گفته شد. کسی ممکن است بگوید در این صورت ما نیاز نداریم به ادله امضاء.

س: ???

ج: در این صورت در بعضی صورت بله. معمولاً البته مناقشه در خیلی موارد در مصداق است اما اگر واقعاً چنین چیزی باشد که تمام عقلای عالم من الصدر الی الختم می‌گویند ... این روشن است که انسان اطمینان پیدا می‌کند که این مصلحت است.

س: آخرین امری که ??? آن حکم عقل؟؟؟ به انبقاء فعلی این اصل سیره است، این انبقائی که همه عقلای عالم نسبت به مصالح دنیویّه شان این انبقاء را کشف کرده اند این چه دخلی دارد به اینکه من می‌خواهم ببینم در آخرت هم این امر برای من صحیح است یا صحیح نیست، آنچه که به نظر می‌رسد این است که آخرین چیزی که می‌فهمیم حکم عقل عملی نسبت به انبقاء فعل است و انبقاء فعل هم نسبت به استیفاء؟؟؟

ج: مثلاً احتمال می‌دهیم که عمل به ظواهر برای اینکه حرف‌های همدیگر را بفهمیم در آخرت ما را جهنمی می‌کنید؟! خب این را که احتمال نمی‌دهیم دیگر، یک مواردی است، صغری گفتیم مهم است، یک مواردی است که روشن است که این بیاید آخرت ما را خراب کند اما این چه اشکال دارد؟ آخرت ما را چرا خراب کند؟ یا ما مثلاً فرض کنید سوق المسلمین، سوق الافراد اصلاً مسلمین هم شاید لازم نباشد باشد، سوق، ید، علامت ملکیت است و در عالم هم اینچنین است هر کسی لباسی پوشیده و خانه‌ای دارد و ... همه می‌گویند ملکش است لازم نیست که بینه بیاید ... این سیره عقلاً بر اینکه تسلط هر کس بر یک شیئی اگر به شرائطی که دارد متهم نباشد، دزد نباشد و ... آدم‌های معمولی همه تسلط هر شخصی را بر اشیائی که تحت سلطه او است او را اماره ملکیت می‌دانند با شرایط خاص خودش، همه افراد عالم همینطور هستند، ماسبق و مالحق اینها همینطور هستند، بگوئیم این مالک دانستن یک ضرر اخروی مثلاً دارد احتمال بدهیم!! بعضی چیزها درست است.

س: در همین مثالی که فرمودید؟؟؟ مگر شما به فلسفه جعل احکام دست دارید که؟؟؟

ج: بعضی را دست داریم بله.

س: اگر دست دارید پس فلسفه وحی چیست؟؟؟

ج: بابا حسن عدل را می‌دانیم یا نه؟ قبح ظلم را می‌دانیم یا نه؟

س:؟؟؟ همین اماریت ید، شما لزوم وحی را مگر چیزی غیر از این ثابت می‌کند که چون ما عقلاً؟؟؟

نمی‌توانیم اطمینان داشته باشیم؟؟؟ چون اطمینان نداریم وحی باید به ما اطمینان به ما بدهد و لزوم وحی را با همین اثبات می‌کنیم.

ج: یعنی تا وحی نشود نمی‌توانیم بگوئیم عدل خوب است؟

س:؟؟؟

ج: نه شما بگوئید تا وحی نشود نمی‌توانیم بگوئیم عدل خوب است؟ تا وحی نشود نمی‌توانیم بگوئیم که

ظلم بد است؟ تا وحی نشود نمی‌توانیم بگوئیم دروغی که مصلحت ندارد بد است؟ تا وحی نشود نمی‌توانیم

بگوئیم راست گفتنی که از او لازم می‌آید ظلم به دیگری، قتل نفس محترمه بد است؟ نمی‌توانیم اینها را بگوئیم؟

س: اصل اماریت ید چه ربطی به ظلم دارد؟ ظلم تمام المفسده است، چیزی که تمام المفسده است عقل؟؟؟

ج: ما با شما یک کبرایی داریم می‌خواهیم بباییم این کبری را تصدیق کنیم، اما امثله این کبری بنده با شما

مناقشه یعنی اختلاف داشته باشم مهم نیست، بنده می‌گویم این هم از آن قبیل است، به عقل من می‌آید که این

هم از آن قبیل است، شما قبول نداشتید خب این صغری را قبول نکن. اما این کبری که اگر، این کبری که در

یک مواردی اتفاق کل موجب علم و اطمینان می‌شود که این مطلب درست است، این کبری را دارم می‌گویم، این

کبری لا نقاش فیه که در یک مواردی که مصالحش می‌توانند مردم بفهمند و معلوم است که این برای نشئات بعد هم مضرتی ندارد، روشن است که این مضرت ندارد برای نشئات که بگوییم ما خبر نداریم شاید مضرت داشته باشد پس شارع باید بگوید، نه.

س: شما دارید مطلب را رج می‌زنید، می‌گویید معلوم است، ما می‌گوییم معلوم نیست.

ج: خیلی خب، دعوایش همین است دیگر، خب برای شما معلوم نیست.

س: ???

ج: بله خب ما دیگر چه کار کنیم؟ اگر یک کسی گفته است، من می‌گویم اجتماع نقیضین محال است شما

می‌گویید نیست، خب من چکار کنم؟

س: ???

ج: بله مثل همان می‌ماند یعنی شبیه همان می‌ماند، بالاخره این را شما قبول دارید که یک چیزهایی است و لو مثالش کم است. مثلاً حجّیت ظواهر، حجّیت ظواهر روشن است که یک مصلحت ملزمه‌ای دارد که اگر بخواهیم این را کنار بگذاریم سامان زندگی بشر به هم می‌خورد.

س: ???

ج: خوب است دیگر، پس دیگر ما نمی‌توانیم با هم حرف بزیم و کلاس درس و اینها هم نمی‌شود تشکیل داد چون من هرچه بگویم ظواهر کلام است و شما هم که می‌گویید این به درد نمی‌خورد، کتاب هم بنویسیم می‌گویید به درد نمی‌خورد. با هم می‌خواهیم در خانه حرف بزیم، می‌گویم برو نان بگیر می‌گویی من نمی‌فهمم این یعنی چه، ارتباط برقرار نمی‌شود. غذا بیاور، می‌گویی من نمی‌دانم که این چه می‌گوید، هیچی سازمان زندگی به هم می‌خورد دیگر. اینها روشن است دیگر.

س: ???

ج: بله؟

س: خواستیم دفاع کنیم.

ج: از چه کسی؟

س: از شما

خب، مورد دوم

س: ???

ج: بله؟

س: ???

ج: می خواهد بکند می خواهد نکند هر کار صحیحی است، آن یک مقام آخری است.

س: یعنی اگر ما انجام ندهیم فقط قبح عقلی دارد؟

ج: اگر قبیح عقلی شد شارع می تواند عقاب کند.

س: ???

ج: نه ولی قانون جعل نمی کند، همان که در قاعده ملازمه می گوئیم. اگر ما انکار قاعده ملازمه کردیم یعنی حکم شرع نداریم، شارع نمی آید حکم جعل کند اما بما آنه عاقل می تواند مؤاخذه کند همانطور که عقلای دیگر می توانند مؤاخذه کنند.

مورد دومی که گفتیم این است که این مثال اول جایی بود که اتفاق تنجیزی داریم یعنی در عالم واقع الان چنین سیره ای وجود دارد، همگان الان اینطور عمل می کنند فی کلّ الأزمنه و فی کلّ الأمکنه و همه عقلا. این می شود تنجیز.

از اقسام اربعه ای که برای سیر خاصه گفتیم یک قسمش این بود، قسم اولش. قسم اولش این بود که این سیره و لو خاصه است، برای یک عده خاصه است، یا برای یک مکان خاصه است یا برای یک زمان خاصه است، اینها دارند می گویند، اهل اینجا می گویند، اهل این زمان می گویند، آن فعلی اش خاص است اما یک حرفی در ذهن همه عقلا هست که اگر ما هم آنجا بودیم باید همین کار را می کردیم. این می شود سیره چه؟ تعلیقی، یعنی اینها هم می گویند اگر ما هم بودیم باید همین کار ... می گویند سیره مثلاً کسانی که در سیبری زندگی می کنند سیره شان این است که فلان لباس را آنطور می پوشند، بقیه عقلای عالم نمی پوشند سیره همه عقلا نیست اما همه عقلا می گویند بله اگر انسان آنجا باشد باید همین کار را بکند. این قسم را هم ممکن است کسی بگوید مانند قبلی احتیاج به امضاء ندارد، چون تمام عقلای عالم، آن همه البته انجام می دادند، این همه انجام نمی دهند چون مصلحت برای هم الان نیست اما همه قبول دارند که اگر آن طرف خاص باشد، آن مکان خاص باشد، آن زمان خاص باشد باید این کار را کرد، باید همین کار را کرد و این را همه قبول دارند.

پس بنابراین این صورت هم از صور اربعه یا که برای سیره خاص گفتیم ...

بنابراین دو قسم سیره، یکی «السیره العامه» این ممکن است کسی بگوید امضاء نمی خواهد و مستغنی از امضاء است عمل کردن به آن. یکی «السیره الخاصة الکذابیه» یعنی قسم اول، آن سیره خاصه که برای عده خاصه است، برای مکان خاصه است، برای زمان خاصه است اما همه عقلا هم می گویند اگر ما هم آنجا باشیم

۱۳۹۷/۰۸/۲۸

جلسه بیست و یکم

همینطور عمل می‌کنیم که این می‌شود چه؟ می‌شود سیره تعلیقی یا تقدیری، سیره تقدیری. این هم گفته اند که ما در اینجا ممکن است کسی بگوید اینجا هم امضاء نمی‌خواهیم.

البته این یک نظریه است همانطور که قبلاً گفتیم، اگر کسی این نظریه را نپذیرد و بگوید ما همه جا می‌خواهیم، خیلی خوب.

بنابراین این یک تذکاری بود و ??? بود که بر اساس ماسبق اینجا داده می‌شود و می‌گوید به این نکته توجه کنید.

س: ???

ج: نه، هیچ کدام، هیچ چیزی نمی‌خواهیم اصلاً، خودکفای خودکفاییم. هیچ چیزی نمی‌خواهیم. البته گفتیم یک تفصیل‌های دیگری هم بود که بعضی‌ها می‌گفتند مادامی که ردع به ما نرسد آن هم یک تفصیلی بود که جوابش قبلاً داده شد و گفته شد.

«النکته الثانية»

س: ???

ج: نه، اینجا هم که قضیه تعلیقیه وجود ندارد. گفتیم قضیه تعلیقیه وجود؟؟؟ یعنی بقیه هم می‌گویند این کاری که اینها می‌کنند درست است ما هم اگر بودیم باید همین کار را می‌کردیم، فرض کنید همه عقلای عالم این نظر را داشته باشند. آنجا که عقلای عالم نمی‌گویند با پیغمبر باید مخالفت کرد.

س: یعنی با توجه به منشأ این حرف را می‌زنیم دیگر؟؟؟

ج: بله، می‌گویند این کار، این سیره کار مستحسنی است.

س: ???

ج: نه منشأ را ممکن است قبول داشته باشند اما نگویند که ما باید اینطور عمل کنیم، می‌گویند جایگزین داریم می‌شود اینطور عمل کرد. این آن جایی است که می‌گویند بایند همینطور هم عمل کرد. یک وقت شما منشأ یک چیزی را قبول دارید می‌گویید بله این منشأ برای این کار می‌شود و این منشأ هم درست است، اما اینطور نیست که راه منحصر در این باشد، می‌شود آن کار را هم کرد.

«النکته الثانية»

س: ???

ج: قبول نمی‌کردیم؟ اگر قبول نمی‌کردیم آنجا امضاء می‌خواهد اما اگر طوری است که همه می‌دانیم که همه مردم، همه عقلا اگر در آن ظرف بودند اینطور عمل می‌کردند، همه اگر بودند اینطور عمل می‌کردند پس معلوم

می‌شود که مطلب صحیحی است. چه فرقی است بین اینکه الان همه موجود هستند و دارند عمل می‌کنند یا همه نه بخشی عمل می‌کنند بخش دیگر عمل نمی‌کنند چون مرتبط به آنها نیست، آنها در مناطق حاره هستند یا مناطق معتدله هستند، وجهی ندارد که اینطور لباس‌های پشمی مثل آنها که در قطع هستند بپوشند، اما می‌گویند اگر ما آنجا بودیم یا اگر سرزمین ما هم همایش همانطور بشود، باید همین کار را بکنیم. پس همه صحت این را قبول دارند.

«النکته الثانیة: فیما نطلبه من الأدلة» آنچه که طلب می‌کنیم و متقاضی از ادله هستیم، ببینیم اینها چیست تا بعد ببینیم آیا ادله آنها را ایفاء می‌کند یا نمی‌کند.

«إنّ المجدی لنا» یعنی أنّ النافع لنا «من الأدلة ما یحرز به أنّ الشارح المقدّس قد أمضى السیر العقلیة» حالا «امضاء کلیاً أو جزئياً» ممکن است با یک قیودی به نحو جزئی قبول کند، کلیاً قبول کند أو جزئياً.

س: ???

ج: امضاء که گفتیم یعنی باید حکم مماثل جعل کند یا مناسب جعل کند، حالا یا به نحو کلی بگوید همه این مواردی که اینها اینطور عمل می‌کنند یا با یک قیدی.

س: ???

ج: بله دیگر، این ادله‌ای که بعداً اقامه می‌کنیم باید این مطلب را اثبات کنند تا به درد ما بخورند و الا به درد نمی‌خورد. مثلاً ما می‌بینیم که عقلاً چه می‌کنند؟ به خبر واحد ثقه عمل می‌کنند. خب شارع ممکن است بیاید همین خبر واحد ثقه را مطلقاً حجّت کند مثل همان که نزد عقلا است و ممکن است قید به آن بزند و بگوید اگر عادل باشد، کما اینکه بعضی‌ها می‌گویند از آیه شریفه نبأ می‌فهمیم که قید زده است «إِجَائِكُمْ فَاسِقٌ بِنَأِ فَتَبَيَّنُوا» مفهومش این است که اگر عادل بود بپذیرید، اگر فاسق بود نپذیرید پس یک قید به آن می‌زند.

خب شارع ممکن است وقتی که سیره را امضاء می‌کند کلاً امضاء کند یعنی همانطور که نزد عقلا است بدون کم و زیادی، ممکن است جزئياً بگوید در این محوطه و در این محدوده قبول دارم اما مازاد بر آن را قبول ندارم. حالا چرا ما می‌گوییم که باید، آن ادله‌ای به درد ما می‌خورد که یحرز به امضاء شارع؟ می‌فرماید که: «إِذْ ثَبِتَ فِي مَحَلِّهِ أَنَّهُ لَا بَدَّ لِإِثْبَاتِ حُجِّيَّةِ سِيرِهِمْ شَرْعاً مِنْ إِحْرَازِ إِمضَائِهِ لَهَا» اینجا بهتر بود که بگوییم، خب همین چند صفحه قبل بود که گذشت و آدرس هم داده شده است، فی محلّه انسان خیال می‌کند یک علم دیگری یا یک جای دیگری است.

س: ???

ج: بله حالا آنفاً، به زودی گذشت دیگر، چند صفحه قبل گذشت.

«لإثبات حجّية سيرهم شرعاً من إحراز إضائه لها و أنّه لا» این عطف به آنجا می‌باشد یعنی «إذ ثبته في محلّه أنّه لا يكفي مجرد عدم الردع أو عدم وصل الردع» که اینها را مفصلاً بحث کردیم، عدم ردع یا عدم وصول ردع اینجا به درد ما نمی‌خورد، ما امضاء می‌خواهیم. پس دلیلی اینجا به درد ما نمی‌خورد که این امضاء را ثابت کند.

«نعم يمكن أن يقال بأنّه لا حاجة إلى هذه الأدلة الإثبات حجّية ما كان منها مترسّخاً في جميع الأذهان و شائعاً في جميع الأعصار و الأمصار» آن سیره‌هایی که عمیق باشد در همه ذهن‌ها، رسوخ کرده باشد در همه ذهن‌ها و شایع و ساری باشد و منتشر باشد در جميع زمان‌ها و جميع امصار و امکنه، «بحیث» به گونه‌ای این همگانی باشد و همه زمانی باشد و راسخ باشد که «كان احتمال خطأهم فيه و عدم إصابته للواقع منفيّاً على أساس حساب الاحتمالات» بر اساس حساب احتمالات منفي باشد، چرا؟ می‌گوییم خب حالا اگر این صد نفر اشتباه کردند صد نفر دیگر که آمد، مثلاً وقتی به این صد نفر نگاه می‌کنیم احتمال اینکه اینها خطا کرده باشند مثلاً ۹۹ درصد است، شما ۱۰۰ نفر دیگر به آن اضافه می‌کنید اینکه ۲۰۰ نفر اشتباه کرده باشند یک درصدی احتمال خطا پایین می‌آید، ۱۰۰ نفر دیگر اضافه کردید باز احتمال خطا یک مقدار کم می‌شود، همینطور کم می‌شود کم می‌شود کم می‌شود هر چه که جمعیت اضافه می‌شود جمعیت اضافه می‌شود این احتمال خطا کم می‌شود تا احتمال خطا ناپود می‌شود به صفر می‌رسد و از بین می‌رود. ما از اینجا بیرون رفتیم یک نفر به ما برخورد و گفت از این طرف نروید بسته اند، خیلی خب احتمال می‌دهیم ۹۹ درصد چون نمی‌شناسیم خطا کرده باشد، به یک آقای دیگری برخوردیم که او مثلاً طلبه بود و او هم می‌گوید نرو، اگر خیلی آدم و سواسی هم باشیم و خیلی شک و کثیر الشک باشیم آن احتمال خطا یک مقدار کم می‌شود دیگر، حالا یک سوّمی پیدا شد آن هم گفت، یک چهارمی پیدا شد و بعد دیدیم که جمعیت دارند بر می‌گردند و یک اماراتی هم در کنارش آمد هی این احتمالات خطا پایین می‌آید تا به صفر می‌رسد.

خب من الآدم إلى عصرنا بما فيهم العقلا، بما فيهم الالمعيون، بما فيهم النبغا و همه و همه و همه دارند این کار را انجام می‌دهند، خب اینها خطا است؟ این سهو است؟ این اشتباه است؟ آن هم این کار، تا چه کاری باشد. یک وقت یک کاری مثل هیئت است بله با استدلال و با ... یک امر غائبی از نظر را برای آسمانها و ... است که نمی‌شود دید و نمی‌شود ... باید حدس زد، در آنجاها بله احتمال خطا به این زودی‌ها احتمال خطا آنجا اصلاً نفی نمی‌شود و صفر نمی‌شود.

ج: اینها را همان جواب‌هایی که در بحث ریاضی دادند همان جواب‌ها اینجا داده می‌شود و ما دیگر بحث حساب احتمالات را نمی‌کنیم، همان جواب‌هایی که آنجا دادند، مثل باب تواتر، تواتر هم همینطور است، تواتر این کثرت قائلین احتمالات خطاها را چه می‌کنید؟ احتمال خطا ایجاد می‌کند اما کثرت قائلین احتمالات خطا را همی درجه اش را پایین می‌آورد.

خب، این به خدمت شما عرض شود که «و ذلك كالسيرة القائمة على الأخذ بالظهور في الجملة» این فی الجملة در مقابل آن تفصیلاتی است که در اخذ به ظهور گفته اند، مثل اخذ به ظهور کتاب مثلاً، اخذ به ظهوراتی که از تجمیع روایات و کلمات می‌خواهد پیدا بشود و هكذا.

«علی ما أفید فی تقریر أبحاث السید الخوئی رحمه الله» اینجا این را توجّه بکنید که این «علی ما أفید» یعنی اصل این مطلب که اخذ به ظواهر همگانی است، اما نه اینکه ما در این صورت امضاء هم نمی‌خواهیم و الا آن کلام سید خوئی می‌گوید چرا امضاء می‌خواهیم و کشف می‌کنیم، اصل این مطلب، فلذا بهتر این است که این نباید اینجا چون یک مقدار غلط اندازی دارد این، اصل این مطلب که این همگانی است ایشان اعتراف دارد منتهی ایشان در اینجا می‌گوید که ما امضاء هم می‌خواهیم و این امضاء هم کشف می‌شود، این غیر از آن ابداع است، فقط از این باب ذکر شده است.

«و فی مثلها لا حاجة إلى إحراز الإمضاء نظیر ما قد يقال من أنه لا حاجة لإثبات الوجوب إلى أمر المولی فیما إذا كان یدرک العقل مصلحة لزومیة» چطور آنجایی که می‌گویند اگر عقل یک مصلحت لزومیه را درک کند ما امر مولی را نمی‌خواهیم، البته اگر مولی امر بکند لا بأس به، مثل اینکه اگر شارع امر نفرموده بود ظلم حرام است می‌گفتیم ظلم حرام است و باید اجتناب کنیم، بعضی از مصادیق عقل را اگر شارع هم نفرموده بود ما می‌گفتیم بله واجب است و لو شارع هم نفرموده است و اگر بفرماید هم لطف کرده است اما احتیاجی به آنها نداریم. در اینجا هم گفته می‌شود وزانش وزان همان جایی است که عقل حکم می‌کند، وقتی سیره عقلایی اینچنینی بود می‌گوییم صحتش معلوم است و صحتش که معلوم شد می‌گوییم احتیاجی به امر شارع و امضاء او که حکم مماثل جعل کند یا مناسب جعل کند نداریم برای عمل کردن. حالا شما قبول نداشته باشید، خب شما بروید کشف کنید اشکالی نیست، این یک نظریه است که نظریه قوی‌ای است در مقام.

«و کذا» این مورد کجا بود که گفتیم امضاء نمی‌خواهیم؟ سیره منجزه بود، فعلیه بود، و کذا آن جایی که سیره معلّقه و مقدّره داریم «و کذا القسم الأول من أقسام السيرة الخاصة الأربعة أي ما كان منشأ السيرة اختصاص المصالح و المفاسد المؤثرة فی تحقیقها بخصوصیة معینة» آن منشأ اختصاص به یک خصوصیت معینه دارد، چون در مناطق سردسیر سیبری هست اینطور لباس پوشیدن دأب مردم شده است «بحیث» اما به گونه‌ای است

که «بحیث یحکم جمیع العقلاء بلزوم العمل علی (طبق آن سیره) فی ظرف تحقق تلک السیره» این فی ظرف تحقق، در ظرف تحقق آن سیره، در ظرفی که آن سیره تحقق پیدا کرده است که منطقه سردسیر است، منطقه کذایی است که این می شود ظرف آن سیره. همه عقلا می گویند در ظرف آن سیره باید همین کار را می کردیم. پس اینجا ما سیره عامه بالفعل نداریم ولی یک سیره مقدره داریم.

س: ???

ج: نه، امضاء شرع می گوئیم نمی خواهیم.

س: آخر متن نمی گوید امضاء، ???

ج: لا یمکن، یعنی ممکن است این نظریه را قبول کنیم در مقابل کسانی که می گویند اینجا هم می خواهیم

س: ??? برای چه؟ برای اثبات حجیت ???

ج: حجیت اینجا یعنی استناد، یعنی امضاء نه، یعنی استناد.

س: همین استناد، استناد با چه؟ مگر استدلال نکردید الان که چون احتمالات صفر شد ???

ج: بابا آنها می گویند ما برای استناد باید بگوئیم شارع به ما گفته است، مولایمان گفته است، این می گوید نمی خواهد مولایمان گفته باشد. حرف سر این است، آنها یعنی یک عده می گویند که ما اگر بخواهیم استناد کنیم باید خدا گفته باشد، شارع گفته باشد و الا فایده ای ندارد، این می آید می گوید این دو جا لازم نیست مولایمان بگوید، اینجا همین که فهمیدید این مطلب صحیح است و درست است کافی است، حتی این آقایان چه می گویند؟ می گویند ما همه جاهایی که نماز صبح را دو رکعت می خوانیم برای این است که شارع باید بگوید چون عقلمان به مصلحتش نمی رسد، اگر می رسید شارع لازم نبود بگوید فلذا می گوید این مواردی که شارع می گوید «الطاف فی الواجبات العقلیة» اینها واقعاً مصالح نفس الأمری دارد که شارع مطلع است بر اساس آن، اگر عقل ما هم می رسید شارع ما را به خودمان رها می کرد و می گفت عقلشان می رسد.

س: ثمره عملی بین قول به کشف و عدم نیاز به امضاء چیست؟ ثمره عملی این چیست که ما قائل به کشف

بشویم یا اینکه قائل بشویم ???

ج: ثمره عملی آن این است که قبلاً گفتیم که اگر یک سیره مستحدثه اینچنینی پیدا شد، مثلاً گفتیم بیمه اجتماعی، همه عقلای عالم می گویند این کار خوبی است، می گوید شما یک پولی بپرداز به یک سازمانی و یک جایی که او متعهد بشود که اگر برای شما مشکلی درست شد او شما را کمک کند حتی بعد از وفات انسان را کمک کند، می گویند این چه اشکالی دارد خیلی کار درست و کار خوبی است، شما اگر هر ماه یک بخشی از درآمدت را که فشار به تو نمی آید به این سازمان بده، آن سازمان متعهد می شود که اگر زلزله آمد شما را کمک

کند، اگر فلان بیماری پیدا کردی و ... این چه اشکالی دارد؟ مرحوم سید از ایشان استفتاء شده است در سؤال و جواب شده است از صاحب عروه که این بیمه چطور است؟ فرموده است حرام است، باطل است. یک کسی از هند سؤال کرده است که من می‌خواهم کشتی ام را بیمه کنم که بار که می‌آورد اگر آتش سوزی شد و غرق شد و ... آن بیمه ... ایشان فرموده اند که این جایز نیست، چرا؟ چون نه کتاب داریم بر این نه سنت داریم، یک عقده‌ای است که ما دلیل بر جوازش نداریم. حالا اگر شما گفتید این راه را انتخاب کردید و گفتید اگر یک چیزی تمام عقلای عالم و لو ماسبق نباشد و از مال‌حق باشد اگر تمام عقلای عالم که این همان قسم دوم هم ممکن است باشد، می‌گوییم اگر آنهایی هم که عصر حضرت آدم زندگی می‌کردند از ایشان سؤال می‌کردیم که اگر ما یک جایی را قرار بدهیم و یک پولی یا چیزی در اختیار او قرار بدهیم که وقت مصیبت به ما کمک کند، این بد است؟ اگر آنها هم نداشتند ما یقین داریم که آنها هم می‌گفتند کار خوبی است و این می‌شود سیره مقدره. اگر بگوییم این سیره‌های مقدره امضاء شرع نمی‌خواهد، نداشته باشد اما جایز است و درست است و می‌توان به آن عمل کرد. خب این الان برای سیر مستحده که اینچنینی باشد، همگانی باشد یک راه خوبی می‌شود و امثال اینها کم نیست، الان بانک، این بانک که الان محلّ کلام است و یک عده‌ای از بزرگان و اساتین علما شخصیت‌های عمومی اینچنینی را برایش اعتبار قائل نیستند فلذا اموال بانک را مجهول المالک می‌دانند کالسید الخوئی، کالسید السیستانی و و اینها این بزرگان برای چیست؟ حالا یک کسی می‌گوید این بناء عقلا است، می‌گویند اینجا چیز نمی‌شود و فلان نمی‌شود چه اشکالی دارد؟ حالا راه‌های دیگری هم البته وجود دارد غیر از این اما خود این یک راه است. فلذا ما برای فقه معاصر که مسائل مستحده است این سیره نوشته شده است برای این است که حلّ بسیاری از آنها وابسته به مسأله سیره است ما در اصول همه را بحث نمی‌کنیم، اینهایی که می‌بینیم آنجا خیلی نیاز است اینجاها به آن بحث می‌شود. این یکی از راه‌ها است که اگر این جا بیافتد و حل بشود و درستی اش ثابت بشود قابل استفاده است.

س: ???

ج: اینها صغری است، یعنی ...

س: ???

ج: ببینید، چیزی که باطل است و منشأ صحیحی ندارد نه سیره فعلیه همه عقلا بر آن قرار می‌گیرد و نه

قضاوت همگانی یعنی سیره مقدره بر آن درست می‌شود.

س: ???

ج: ملاکش همین است که چون عقلای عالم می‌فهمند که این غلط است، این عریانی که آنها می‌خواهند درست کنند همه عقلا می‌فهمند که این عریانی درست نیست.

س: ???

ج: ببینید، یک چیزهایی که اینچینی است بله اما اگر آنها آمدند منشأ درست کردن یک چیزی شدند، مگر آنها هر کاری می‌کنند خلاف است؟ مگر هر کاری می‌کنند غلط است؟ خیلی از کارهایشان هم درست است، خوب است، یعنی هر چه آنها می‌گویند اینطور نیست که ...، شیطان در روایات هست که به بعضی از پیامبران می‌خواست نصیحت کند، آن پیامبر اول زیر بار نرفت و گفت شیطان است من به نصیحتش گوش نمی‌کنم، خدا وحی فرمود به حسب آن نقل که بله به حرفش گوش کن اینجا حرف درست می‌زند، یکی از حرف‌هایی که شیطان به یکی از پیامبران عرض کرده است این است که هیچ وقت با زن اجنبی خلوت نکن چون هر وقت خلوت کنی من سوّمی هستم در آنجا، خدا می‌گوید این حرف را از او گوش کن این را دارد راست می‌گوید، این نصیحتش درست است. حالا این شیاطین عالمو این شیاطین انسی هم اینطور نیست که هر حرفی می‌زنند و هر کاری می‌کنند غلط باشد.

س: مصداق تشخیص چیست؟

ج: مصداق تشخیص این است که اگر واقعاً همگانی شد و همه عقلاء عالم بما فیهم ال....

س: ???

ج: نه متشرّعه هم نباشند، بمافیهم العقلاء که مو را از ماست می‌کشند، دقّت می‌کنند، اگر این نه یکی نه دوتا، نه یک زمان بلکه صد سال، دویست سال، پانصد سال بر آن گذشت و دیدیم که همه اینها دارند ... مثل همین بیمه اجتماعی، بیمه اجتماعی را شما صحتش را تصدیق نمی‌کنید؟ به این معنا که کار درستی است.

س: وقتی یک عاقلی مثل آقای حکیم ???

ج: آقای حکیم نبودند ???

س: ???

ج: خب ببینید، آن وقت همگانی نشده بوده، آن وقت هنوز هندوستان و بعضی جاها این کار را می‌کردند تازه مطرح شده بوده و همگانی نشده بوده، این ایزاری که الان پیدا شده یعنی این چیزی که الان پیدا شده است برای مرحوم سید نبوده است، از این جهت. حالا تازه مگر سید رضوان الله علیه معصوم است؟ ما اگر در فقه که خود آنها یادمان دادند مگر سید به شیخ انصاری در حاشیه مکاسب اشکال نمی‌کند با اینکه خیلی برای شیخ

عظمت قائل است، حالا یک جا اشتباه کرده اند مرحوم سید این که اشکال ندارد، معصوم که نیست، امام صادق علیه السلام که فرموده است که ما بگوئیم نمی تواند خطا باشد.

س: ???

ج: ببینید انقدر کثر القیل و القال که نمی توانیم اصلاً جلو برویم. هر کسی هر چه بخواید بیاید و بگوید که نمی شود، دو خط باید بخوانیم، اقلّاً یک مقدار اجازه بدهید. دیگر حالا کفایت مذاکرات است الی الآخر چون دیگر وقتی نیست.

پس بنابراین «ففي هذا القسم أيضاً يمكن أن يقال بأن احتمال خطأ جميع العقلاء منفي بحساب الاحتمالات» اینجا هم می شود گفت به حساب احتمالات منفي است. پس دو جا، یکی سیره بالفعل عامّه و یکی هم سیره خاصّه ای که بقیه هم می گویند اگر این ظرف سیره هر جا باشد باید همینطور عمل کرد.

«هاتان نکتتان» آن نکته اولی که قبلاً خواندیم و این نکته ای که امروز خواندیم «هاتان نکتتان مهمتان يجب إلفات النظر إليهما» باید نظر و اندیشه و فکرمان را ملتفت به آن بکنیم «فی دراسة الأدلّة» در بررسی ادله آتیه. «و سنشیر إليهما» الله ما فقط نمی گوئیم خودتان الفات نکنید، خودمان هم کمکتان می کنیم «و سنشیر إليهما (به این دو نکته) فی تنایا البحث عن الادلّة» در طی بحث از ادله به آنها هم اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

خب، ثمّ إنّ الكلام، این تا سر الدلیل الاول را من مطلبش را بگوئیم، ای کاش این چند خط هم نبود و حذف می شد که وقت ما هم لازم نبود بگوئیم. اگر اذان دارن می گویند که و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.